حسد

از بیماری‌های قلب

**تأليف:**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه** /

**ترجمه:**

**علی صارمی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | حسد از بیماری‌های قلب |
| **نویسنده:**  | شیخ الاسلام ابن تیمیه |
| **مترجم:** | علی صارمی |
| **موضوع:** | اخلاق فردی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

حسد: یعنی کینه‎توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمت‌هایی که شامل آن شده است.

بعضی گفته‎اند حسد به همان رنجی می‎گویند که شخص، هنگام با خبر شدن از حال کسیکه وضع‎اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‎اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران. بهر حال حسد همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن خوبی حال محسود به حاسد دست می‎دهد.

حسد بر دو نوع است

1. ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می‌باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می‌آید و همواره با دیدن او دچار ناراحتی می‎گردد و اذیت می‌شود و این به صورت بیماری در قلبش می‌ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می‎گردد. هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همین قدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد و رنج برای همیشه از بین نمی‎رود بلکه او مانند بیماری است که دردش با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این، نهایت بدبختی و زیانکاری است.

2. حاسد برتری محسود را بر خود، ناپسند می‌داند و دوست دارد بدون آنکه چیزی از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه نیز می‎گویند.

چنانچه پیامبر اکرم در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر ب روایت شده آن را حسد نامیده است:

«لاَ حَسَدَ إِلاَّ فِى اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ، فَهْوَ يَقْضِى بِهَا وَيُعَلِّمُهَا ورَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالا وَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ». «حسد جز در این دو چیز، جایز نیست:1. مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می‌کند و به مردم، علم می‌آموزد.2. کسی که خدا به او مال و ثروتی عنایت کرده است و او را بر آن مسلط گردانده تا آنرا در راه حق، مصرف نماید».

و روایت عبدالله بن عمر ب چنین است:

«لَا حَسَدَ إلَّا فِي اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ»**.** «حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: 1. مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب و روز، مشغول خواندن و عمل کردن به آن است. 2. مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او هم شب و روز، مشغول بخشیدن ان در راه حق است».

پس این نوع حسد که در آن، زوال نعمتی را از دیگری آرزو نکند، بلکه آن را برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری رحمه الله از ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر اکرم فرمود:

«لا حسد إلا في اثنین: رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه اللیل والنهار فسمعه رجل فقال: یالیتنی أوتیت مثل ما آوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا و رجل آتاه الله مالا فهو یهلکه في الحق فقال رجل: یالیتنی أوتیت مثل ما أوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا»**.**  «حسودی در غیر این دو چیز، درست نیست: یکی درباره مردی که خداوند به او قرآن داده است و او شب و روز، مشغول تلاوت آن می‎باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می‎شنود و می‎گوید: خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد، عطا کرده‎ای به من نیز عطا می‎کردی تا من هم مانند او تلاوت می‎کردم. و مردی که خدا به او مال و ثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می‎کند، شخص دیگری می‎گوید: خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده‎ای به من نیز عطا می‎کردی تا من هم مثل او عمل می‎کردم».

پس پیامبر اکرم حسد را فقط در این دو مورد، جایز می‎دانست. و این نوع حسد را علما، غبطه، نامیده‎اند. که عبارت است از جلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سوال شود که چرا به غبطه، حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: نقطه آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد و رنج نموده است. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‎دید هیچگاه احساس نیاز به آن نمی‎کرد. پس زمانی که سرچشمه این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی‎توان در نظر گرفت. اما اگر کسی [بدون دیدن آن نعمت در شخصی دیگر] دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه درب رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‎نامند بلکه احساس نیاز نسبت به نعمتی است که آن را از خدایش در خواست می‌نماید. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد، امتحان و آزمایش می‎شوند. خداوند نیز می‎خواهد که انسان، نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه و زشت نخست را. قابل یادآوری است که این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر و نیکی) نیز گفته‎اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر و نیکی، رقابت می‎کنند و هر دو، قصد پیروزی دارند، و می‎خواهند که مقرب درگاه الهی شوند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش و تقدیر نیز می‎باشد. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ٢٢ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ٢٤ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [المطففین: 22-26].

«بی‌گمان، نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد، بر تخت‌های مجلل تکیه می‎زنند و ـ به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا می‎نگرند ـ خوشی و خرمی و نشاط نعمت را در چهره‎هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سر بسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این ـ چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت ـ با همدیگر مسابقه بدهند و از یکدیگر پیشی بگیرند».

در این آیه، خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می‎فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمت‌های ابدی بهشت با هم مسابقه دهند نه برای بدست آوردن دنیای فانی. و این مفهوم، موافق حدیث پیامبر خدا می‎باشد که در آن از حسادت ورزیدن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی عطا نموده و آن شخص نیز به آن علم خود، عمل می‎کند و آن را به دیگران یاد می‎دهد. دوم کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می‎کند نه به دیگران یاد می‎دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی‎کند، ارزش حسودی ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او، خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین به کسی که ولایت و سرپرستی واگذار می‎شود و او نیز به عدل و علم در انجام آن می‎کوشد و امانت را به اهلش می‎رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می‎کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می‎نماید، از درجه بالایی برخوردار است. و مثال او مانند مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می‎برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند، حسادت نمی‎کند. به همین خاطر است که پیامبر ا کرم بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسادت، نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می‎برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می‎کند و یا علم‎اش را به مردم یاد می‌دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی شوند. و اگر آنها نیز در راه اشاعه مال و علم دارای دشمن شوند قطعا خیر و ثواب آنها نیز افزایش می‎یابد. همچنین پیامبر خدا بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج‎کننده را در احادیث حسادت، ذکر نکرد. زیرا اینگونه اعمال معمولا از نظر اجتماعی برای انسان، بقدر انفاق و علم‎آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می‎افتد نه بخاطر وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره. بنابراین پیامبر خدا حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد. چون این دو شخص همیشه در میان مردم، دارای قدر و منزلت زیادی می‎باشند. و همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می‌شوند. عالم به مردم، غذای روح و روان می‎دهد و صاحب مال، مردم را غذای جسم می‎دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارند چنانکه خداوند می‎فرماید:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٦﴾ [النحل: 75-76].

«خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‎کند که قادر بر هیچ چیز نیست و ـ در مقابل آن، انسان با ایمانی ـ را مثال می‎زند که به او روزی حلال و پاکیزه‎ای عنایت شده است و او پنهانی و آشکارا از آن، انفاق می‎نماید. آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزاست ـ که ما را بنده خود کرد نه بنده‌ی بندگان خود ـ و بلکه بیشتر آنان ـ فرق حق و باطل را ـ نمی‎دانند. و خداوند دو مرد را مثال می‌زند که یکی از آنان لال مادرزاد است و توانایی انجام هیچ کاری را ندارد و سربار صاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت. آیا این چنین شخصی برابر است با کسی که- کار کن، نان آور و سراسر خیر و برکت است و مرتبا دیگران را- به عدل و داد می‎خواند و در جاده صاف و درست، قرار دارد».

مثال اول: خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته‎اند مقایسه می‎کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده کسی دیگر باشد و قادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال و ثروت عطا کرده و او نیز از این مال و ثروت در راه خدا انفاق می‎کند، برابر است؟ پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان است چطور شبیه مخلوق عاجز و ناتوان می‎باشد که قدرت انجام هیچ کار مفیدی را ندارد؟ چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرار داد؟ اصلا چنین چیزی محال و غیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده‎اند، مقایسه می‎کند، شریکان و بتانی که نمی‎توانند حرف بزنند و فکر کنند. آیا کسی که لال است و نمی‎تواند بیندیشد و قادر به انجام هیچ کاری نیست و وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی‎تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مانند کسی است که عالم است و عدالت می‎کند و به راه راست و عدل دعوت می‎نماید و خودش نیز به راه راست استوار است؟ پس چه رسد که چنین بنده‎ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر و نهی و برپا دارنده راه راست است، شریک بکنند. خداوند می‎فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل‌عمران: 18].

«خداوند ـ با نشان دادن جهان هستی بگونه‎ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملا ـ گواهی می‎دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او ـ در کارهای آفریدگان خود ـ دادگری می‎کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‎دهند که جز او معبودی نیست. و او توانا و با حکمت است».

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [هود: 56].

«بی‌گمان، خدای من بر راه راست، قرار دارد».

خیر هرگز، خدا با بتان و شریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده عباس را بزرگ و محترم می‎شمردند. زیرا در آن خانواده عبدالله بن عباس ب وجود داشت که به مردم، قرآن و حدیث یاد می‎داد و برادر دیگرش به مردم غذا می‎داد. مردم نیز آنها را گرامی می‎داشتند.

همچنین وقتی که معاویه مردم را می‎دید که احکام و مناسک حج خویش را از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر ب، می‎پرسند و او به آنها پاسخ می‎دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت است که عمر با ابوبکر ب در بدست آوردن خیر و نیکی، مسابقه می‎داد. چنانکه در روایتی که از عمر نقل شده است، می‎گوید:

«أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَتَصَدَّقَ فَوَافَقَ ذَلِكَ عِنْدِى. فَقُلْتُ الْيَوْمَ أَسْبِقُ أَبَا بَكْرٍ إِنْ سَبَقْتُهُ يَوْمًا. قَالَ فَجِئْتُ بِنِصْفِ مَالِى فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : مَا أَبْقَيْتَ لأَهْلِكَ؟. قُلْتُ مِثْلَهُ وَأَتَى أَبُو بَكْرٍ بِكُلِّ مَا عِنْدَهُ. فَقَالَ له رسول الله: مَا أَبْقَيْتَ لأَهْلِكَ. قَالَ: أَبْقَيْتُ لَهُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فقُلْتُ: وَاللَّهِ لاَ أَسْبِقُهُ إِلَى شَىْءٍ أَبَدًا».ترجمه: «پیامبر ا کرم ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم. با خود گفتم: اگر بنا باشد روزی از ابوبکر سبقت بگیرم، امروز سبقت می‎گیرم. لذا نصف مالی را که داشتم، نزد آن حضرت بردم. پیامبر خدا فرمود: چیزی برای خانواده‎ات باقی گذاشته‎ای؟ گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته ام. در آن لحظه ابوبکر تمام مالش را آورد. پیامبر اکرم به او گفت: چیزی برای خانواده‎ات باقی گذاشته‎ای؟ گفت: خدا و رسولش را برای آنها باقی گذاشته‎ام. گفتم ای ابوبکر! من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست».

آنچه را که عمر انجام داد، نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه صحیح بود. ولی ابوبکر همیشه نسبت به عمر برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر، حسد نمی‎ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی ؛ نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران ، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است:

«بَكَى، لما تجاوز النبي فقِيلَ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لأَنَّ غُلامًا بُعِثَ بَعْدِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي». «زمانی که پیامبر اکرم از کنار موسی گذشت، موسی به گریه افتاد. گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می‌شوند، بیشتراند». (بخاری و مسلم).

درمیان صحابه رسول خدا اشخاص دیگری نیز چون ابوعبیدة بن جراح و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن، دوری می‌کردند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابوعبیده شایستگی امانتدار بودن امت را از طرف پیامبر اکرم بدست آورد و چنانچه پیامبر اکرم او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی‌بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانتداری می‌کند، مقدم تر است.

در حدیثی که امام احمد بن حنبل روایت کرده است، انس بن مالک می‎گوید:

«كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَقَالَ : يَطْلُعُ عَلَيْكُمُ الآنَ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَالَ: فَطَلَعَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ تَنْطِفُ لِحْيَتُهُ مِنْ وَضُوئِهِ قَدْ عَلَّقَ نَعْلَهُ فِي يَدِهِ الشِّمَالِ، فَسَلَّمَ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ ، قَالَ النَّبِيُّ مِثْلَ ذَلِكَ: فَطَلَعَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مِثْلَ حاله ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ، قَالَ النَّبِيُّ مِثْلَ ذلك: فَطَلَعَ ذَلِكَ الرَّجُلُ عَلَى مِثْلِ حَالِهِ». «روزی نزد پیامبر خدا نشسته بودیم. آن حضرت فرمود: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می‌آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضویی که گرفته بود خشک می‌کرد و کفش‌هایش را به دست چپ، گرفته بود. او جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز دوباره پیامبر اکرم سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با همان حالت روز قبل، آمد. روز سوم نیز پیامبر ا کرم سخن روز گذشته‌اش را تکرار کرد و باز همان مرد با همان حالت قبلی آمد». هنگامی که پیامبر اکرم برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص ب دنبال آن مرد براه افتاد و بعدا چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رفتم و گفتم: من با پدرم دچار اختلاف شده و سوگند خورده‌ام که تا سه روز، نزدش نروم. اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه روز در خانه‌اش بودم. در این مدت، عمل به خصوصی از آن مرد، ندیدم فقط او شب‌ها زمانی که لباس در می‌آورد و می‌خوابید، ذکر خدا را می‌کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می‌خوابید. عبدالله می‎گوید: از آن مرد، جز شکر و سپاس خدا، چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به او گفتم: ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ‌گونه مشکلی ندارم. بلکه از پیامبر ا کرم شنیدم که سه بار فرمود: «اکنون، مردی از اهل بهشت از فلان راه می‌آید». و هر سه بار تو از آن راه آمدی. خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای تا من نیز آنگونه عمل کنم. ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی. پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر خدا در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی‌دهم که باعث بهشتی شدنم شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبد الله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظور عبدالله بن عمرو ب این بود که گر چه ظاهرا این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش و تمجید قرار می‌دهد و در مورد آنان می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: 9].

«و در درون خود، احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود، ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت، نیازمند باشند».

مفسران می‌گویند: انصار در دلهایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه ای نسبت به آنچه که از مال فیء (مالی که بدون جنگ در جهاد با کافران بدست می‌آید) به مهاجران داده می‌شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران، تقسیم می‌کردند. با وجود این، در میان اوس و خزرج که از قبایل مدینه بودند، غبطه وجود داشت و به یکدیگر غبطه می‌خوردند. چنانچه در دینداری، با همدیگر رقابت می‌کردند و اگر یکی از آنها می‌دید که طرف مقابل، کاری را انجام داده که باعث فضل و برتری او نزد خدا و پیامبر خدا شده است، او نیز فورا به انجام آن کار، مبادرت می‌ورزید تا از این فضل و برتری، بی بهره نماند. البته این مسئله، مسابقه‌ای برای رسیدن و تقرب به خداوند تبارک و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه‌ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلوبی و خوشا به حال صاحبان چنین قلوبی زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ﴾ [المطففین: 26].

«مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این ـ چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت ـ با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

اما آن حسدی را که مذموم و ناپسند است، خداوند حرام قرار داده است چنانچه در مورد حسادت یهود می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّ﴾ [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در درونشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان ـ به سوی کفر و به حال سابقی که داشتید ـ باز گردانند با اینکه حقایق بر ایشان، روشن شده است».

یهودیان، مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه‌ای که داشتند آرزو می‌کردند. زیرا آنها از این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود، خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می‌کردند. خداوند در این باره، می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن صَدَّ عَنۡهُۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ٥٥﴾ [النساء: 54-55].

«آیا آنان به چیزی، حسد می‌ورزند که خداوند از روی فضل و رحمت خود ـ با بر انگیختن محمد ـ به مردم ـ عرب ـ داده است؛ ما که به آل ابراهیم ـ ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است ـ کتاب آسمانی و پیامبری و پادشاهی بزرگی دادیم. ولی جمعی از آنان که ـ ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند ـ به کتاب آسمانی، ایمان آوردند و جمعی دیگر، از آن، روی گردانی می‌کنند ـ و دیگران را هم ـ بازی دادند. و آتش فروزان جهنم برای چنین افرادی، کافی است».

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: 1-5].

«بگو به خداوندگار سپیده دم پناه می‌برم، از شر هر آنچه که خداوند، آفریده است و از شر شب بدانگاه که کاملا فرا می‌رسد ـ و جهان را در زیر تاریکی خود می‌گیرد ـ و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند، و از شر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد».

مفسران می‌گویند: این سوره بخاطر حسادت یهودیان و سحری که لبید بن اعصم یهودی در حق پیامبر اعظم انجام داد، نازل شد. پس اگر شخص حسود بر اساس حسادت خود، عمل کند، ستمگر و متجاوز به حساب می‌آید. در نتیجه، مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینرو باید از حسادت، دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که مورد حسادت، قرار گرفته، مظلوم است و باید در برابر اذیت و آزار حسود صبر کند و از شر او به خدا پناه ببرد تا ایمانش سالم بماند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓ﴾ [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که در وجودشان، ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان، باز گردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملا برایشان روشن گشته است. پس شما گذشت و چشم پوشی کنید تا اینکه خداوند فرمان دهد که در برابرشان چه کار کنید».

خداوند یوسف را بوسیله حسادت برادرانش به او مورد آزمایش قرار داد چنانکه برادرانش گفتند:

﴿لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحۡنُ عُصۡبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ﴾ [یوسف: 8].

«یوسف و برادرش ـ بنیامین که از یک مادر بودند ـ نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم ـ و از آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم ـ مسلما پدرمان در گمراهی و اشتباه روشنی بسر می‌برد».

آنها نسبت به جایگاه و منزلتی که یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسادت ورزیدند بنابراین، یعقوب علیه‎السلام به یوسف گفت:

﴿لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ﴾ [یوسف: 5].

«خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن ـ چرا که مایه حسد آنان می‌شود و شیطان ایشان را بر آن می‌دارد ـ که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه سازی کنند. بیگمان شیطان، دشمن آشکار انسان است».

لذا آنان با صحبت کردن در مورد قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می‌رفتند و باعث شدند که یوسف برده کفار شود در حق یوسف، ستم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. و در آنجا یوسف به وسیله زنی که او را به فساد دعوت می‌کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات، به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت برگزید. ملاحظه می‌کنیم که یوسف در این جریان هم به سبب محبت آن زن، مظلوم و مورد ستم واقع شد. برادران کینه‎توزش هم به سبب کینه‌ای که نسبت به یوسف در دل داشتند او را در چاه انداختند. سپس به عنوان برده‌ای اسیر و بی‌اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی در آوردند و سرانجام او را به زندان انداختند. و این، آزمایش سخت ترین بود. یوسف بزرگترین و سخت‌ترین مصائب و رنجها را متحمل شد، و با اختیار کامل، راه صبر را برگزید و با تقوایی که داشت همه چیز را تحمل کرد. به خلاف صبر در مقابل ستم‌هایی که به او روا داشتند. زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملا مجبور بود. باید دانست که صبر از انجام معصیت از صبر بر معصیت، افضل است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [یوسف: 90].

«بی‌گمان هر کس از خدا بترسد و ـ در برابر گرفتاریها و مصیبتها ـ شکیبایی و استقامت ورزد ـ خداوند پاداش او را خواهد داد ـ چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند».

انسان مومن باید اینگونه بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می‌اندازند یا از سرزمینش بیرون می‌کنند، باید بر ایمانش، استوار بماند و راه دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر و تحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بر دست کشیدن از دینشان، ترجیح دادند و پیوسته مورد اذیت واقع می‌شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه‌های مختلف، مورد اذیت و آزار، قرار گرفت ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت. حتی آن حضرت بیش از یوسف علیه‎السلام مورد اذیت و آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد تا یا زنا کند و یا به زندان برود ولی از پیامبر اکرم و اصحابش رضوان الله علیهم اجمعین خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می‌شوند. طبعا زندانی شدن از کشته شدن، راحت تر است. البته باید دانست که مشرکان، پیامبر خدا و طایفه بنی‌هاشم را برای مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی، محاصره و تحریم اقتصادی کردند و پس از مرگ ابوطالب، دایره فشارشان بر پیامبر خدا تنگ‌تر گردید. و هنگامی که از بیعت انصار با پیامبر اکرم در عقبه اول و دوم با خبر شدند در صدد بر آمدند تا از هجرت مسلمانان به مدینه جلوگیری کنند. و حتی تصمیم گرفتند تا رسول الله را به قتل برسانند. اینجا بود که هر کس، می‌خواست هجرت نماید، به طور پنهانی، هجرت می‌کرد. فقط عمر بن خطاب و افرادی مانند او با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه مشرکان، هجرت کردند. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند در مکه ماندند و به زندان، انداخته شدند.

بلی، مصائب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش بود. یعنی آنان به اختیار خود، اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، یک بلای آسمانی بود که یوسف هیچ چاره ای جز آن نداشت. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾ [یوسف: 24].

«زن ـ زلیخا ـ قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهان خداوند را نمی‎دید».

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید، دست نگه داشت. پس بدین صورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، تا حد زیادی، اجباری بود. و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. همچنین محبوب شدن نزد پدر، به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن این همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه در راه کفر، بیانگر اوج ایمان و قله عبودیت است. وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا به خاطر از دست دادن مالش صبر کند، پاداش می‌دهد. پس پاداش کسی که در راه ایمان و عقیده‎اش، رنجها را با اختیار خود با جان و مال، بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾ [التوبة: 120].

«چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‎رسد و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبردی نمی‎زنند ـ و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی‎چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی‎گیرند ـ مگر اینکه به واسطه این اعمال، کار نیکویی برای آنان نوشته می‎شود و بیگمان، خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‎گرداند».

حسادت، یکی از بیماریهای مهم قلبی است. مرضی عام و فراگیر که فقط تعداد اندکی از مردم به آن مبتلا شده‎اند. معروف است که می‌گویند: هیچ کس از حسادت، بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند، آن را آشکار می‌کند و شخص کریم و محترم آن را پنهان می‌دارد. به حسن بصری رحمه‎الله گفتند: آیا مؤمن، حسد می‎ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف علیه‎السلام و برادرانش را از یاد برده‎اید؟ حسد در دل انسان رخنه می‌کند و تا زمانی که به مرحله عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی‎شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری، حسد ورزد، باید با به کار بردن صبر و تقوی، اثر آن را از دل بزداید و آن را برای خود، زشت پندارد.

در جامعه اسلامی بر مسلمانان است که ریشه‌های حسد و بغض را بخشکانند، و با کسی که حسد می‎ورزد همکاری ننمایند. بلکه جانب کسی را بگیرند که به او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را رعایت نکرده‎ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک از آنها می‌خواهند هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نمایند. همچنین میان کسانی که کار مشترک دارند. بخاطر پست و منصب و مال و دولت، حسادت روی می‎دهد. زیرا هر کدام از آنها خواهان سهم بیشتری می‎شود تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می‎گیرند، حسادت می‎شود. مانند حسادت برادران یوسف علیه‎السلام نسبت به وی و حسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل. چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل به خاطر ایمان و تقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می‌ورزید. و همچنین حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد که عبارتند از: آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم علیه‎السلام و کبر شیطان و حسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا، سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که:

«ثلاث لا ینجو منهن أحد: الحسد، الظن والطیرة وسأحدثكم بما يخرج من ذلك، إذا حسدت فلا تبغض و إذا ظننت فلا تحقق و إذا تطيرت فامض»**.** «هیچ کس از سه چیز، نجات پیدا نمی‎کند ـ و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد ـ که عبارتند از: حسد، گمان بد، فال بد گرفتن. و اکنون به شما راه‌های مبارزه با آنها را می‌گویم: اگر حسد ورزیدی، دشمنی مکن. اگر به چیزی گمان بد کردی، آنرا عملی مکن. اگر در مورد کاری، فال بد گرفتی، آن را به انجام برسان» ابن ابی الدنیا این حدیث را از ابوهریره روایت کرده است.

در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائى و ابوداوود) از پیامبر روایت شده است که فرمود:

«دب إليكم داء الأمم قبلكم الحسد والبغض وهي الحالقة لا اقول تحلق الشعر ولكن تحلق الدين» «بیماری‌های امت‌های پیشین درمیان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و اینها، تراشنده و از بین برنده‌اند. نمی‌گویم که موها را می‌تراشند بلکه اینها دین انسان را می‌تراشند و از بین می‎برند».

پیامبر ا کرم حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است:

«وأي داء أكبر من البخل»**.** «و چه بیماری ای از بخل، بزرگتر است؟».

پس باید اینها را درد و بیماری دانست.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم می‌فرماید: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الأَخْلاَقِ وَالأَهْوَاءِ والأدواء». «پروردگارا! از اخلاق و هواها و بیماری‌های زشت به تو پناه می‎برم». خداوند در مورد رسول الله می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4].

«ای پیامبر! تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی».

ابن عباس ب و ابن‎عیینه و احمد بن حنبل می‌فرمایند که: ﴿خُلُقٍ عَظِيمٖ﴾ به معنای دین عظیم و بزرگ است. در روایتی دیگر از ابن عباس ب آمده که: ﴿خُلُقٍ عَظِيمٖ﴾ به معنای دین اسلام است. عایشه ل می‌فرماید: اخلاق پیامبر خدا قرآن بود. حسن بصری / می‎گوید: اخلاق و آداب قرآنی، همان خلق عظیم است.

هوس، یک چیز عارضی است اما بیماری، چیزی است که قلب را بدرد می‌آورد و باعث فساد آن می‎شود. در حدیث قبلی، حسد در کنار بخل ذکر شده بود. زیرا شخص حسود دوست ندارد که فضل خداوند بجز خودش، شامل کسی دیگر هم بشود. و به تدریج، حسودیش به بغض و کینه تبدیل می‎شود. او دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‎افتد. بخاطر همین است که خود حسود دست به کار می‌شود تا به او (محسود) ضرر و زیانی برساند. چنانچه قرآن در مورد امت‌های گذشته، می‎فرماید:

﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾ [الجاثیة: 17].

«بعد از آنکه علم و آگاهی ـ از حقیقت دین و احکام آن ـ پیدا کردند در این هنگام به سبب برتری جویی و عداوت و حسادت، با یکدیگر، اختلاف کردند».

اختلافشان به علت عدم علم و جهلشان نبود بلکه آنها حق را می‌شناختند، ولی بعضی از آنها به سبب حسادت، به دیگران تجاوز و بغاوت کردند.

انس بن مالک می‎گوید که نبی اکرم فرمود: «لاَ تَحَاسَدُوا ولاَ تَبَاغَضُوا وَلاَ تَدَابَرُوا وَلا تَقَاطَعُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا وَلاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ ليال، يَلْتَقِيَانِ فَيَصُدُّ هَذَا وَيَصُدُّ هَذَا وَخَيْرُهُمَا الَّذِى يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ». «نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و به یکدیگر پشت نکنید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و به با یکدیگر برادروار زندگی کنید. برای انسان مسلمان، جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه کند. طوری که با هم روبرو بشوند، هر کدام چهره اش را برگرداند. و بهترین آن دو نفر، کسی که ابدا سلام کند».

در حدیثی دیگر انس بن مالک می‎گوید: پیامبر اکرم فرمود: «و الذي نفسي بيده لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که هیچ یک از شما مومن به شمار نمی‌رود تا زمانی که آنچه را که برای خود دوست دارد دوست داشته باشد».

خداوند نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنكُمۡ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنۡ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَالَ قَدۡ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذۡ لَمۡ أَكُن مَّعَهُمۡ شَهِيدٗا ٧٢ وَلَئِنۡ أَصَٰبَكُمۡ فَضۡلٞ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمۡ تَكُنۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ فَوۡزًا عَظِيمٗا ٧٣﴾ [النساء: 72-73].

«در میان شما گروهی هستند که ـ منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و ـ سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ باز می‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید می‌گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و ـ در جنگ ـ شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد ـ و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد ـ درست مثل اینکه هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنها می‌بودیم و ـ از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت ـ بسی بهره می‌بردیم».

این درنگ کنندگان و پشت‎کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادر مسلمانشان نمی‌پسندیدند، بلکه اگر مومنان به مصیبتی گرفتار می‌آمدند آنها خوشحال می‎شدند و اگر نعمتی به مومنان دست می‎داد، ناراحت می‌شدند و دوست داشتند که آن نعمت به آنها هم می‌رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می‌کردند و غرق دنیا پرستی و شیفته ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آنها ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر خدا و روز قیامت، ایمان می‌داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهایی که به آنها می‌رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان داران می‌رسد ناراحت می‌شدند. هر کس را که خوشحال نکند آنچه که مومنان را خوشحال می‌نماید و ناراحت نکند آنچه که مومنان را ناراحت می‌کند، از جمله مومنان، محسوب نمی‎شود.

عامر شعبی می‎گوید: شنیدم که نعمان بن بشیر در حال ایراد خطبه، می‎گفت:

«سمعت رسول الله يقول: مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِى تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَّى وَالسَّهَرِ». «شنیدم که پیامبر خدا می‎فرمود: مومنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضای جسم، همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو فرا می‎خوانند».

همچنین ابوموسی اشعری می‎گوید:

پیامبر خدا با فرو بردن انگشتان دست‌هایش در یکدیگر فرمود:

«لْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». «مومن برای برادر مومنش مثل پیکره یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می‎دارد».